

چه کسی پنیر مرا برداشته است؟

نویسنده: دکتر اسپنسر جانسون

مترجم: مهشید صفری

جانسون، اسپنسر،  
 چه کسی پنی را برداشته است؟  
 دکتر اسپنسر جانسون، قم، نسیم حیات، ۱۳۸۶ چاپ اول  
 ۶۴ ص

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۲-۲۴۵-۶

قیمت: ۱۰۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیا:  
 الف، عنوان

۲۹۷/۴۶۲

۲۴ ج ۳ / BF ۶۳۷  
 ۱۳۸۶



چه کسی پنی را برداشته است؟

- |                    |                 |
|--------------------|-----------------|
| دکتر اسپنسر جانسون | مؤلف:           |
| مهشید صفری         | مترجم:          |
| نسیم حیات          | ناشر:           |
| ۱۳۸۶               | تیراژ:          |
| جعفری              | پاپ:            |
| فاطمه تیموری       | صفحه آرا:       |
| نوبت اول / ۱۳۸۶    | نوبت و سال پاپ: |
| ۱۰۰۰۰ ریال         | قیمت:           |
| ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۲-۲۴۵-۶  | شابک:           |

مرکز پخش: قم، بلوار سمیه، خیابان شهیدین، پلاک ۸۷  
 تلفنکس: ۷۷۴۹۵۳۴-۰۲۵۱ و تلفن: ۷۷۴۹۷۵۰-۰۲۵۱

فهرست:

|    |                                                 |
|----|-------------------------------------------------|
| ۷  | داستانِ پشتِ یک داستان/ نوشته دکتر کنت بلانکارد |
| ۱۱ | نشستی در شیکاگو                                 |
| ۱۳ | شرح داستان                                      |
| ۵۲ | بحث و گفتگویی در عصر همان روز                   |

### داستان پشت یک داستان / نوشته دکتر کنت بلانگارد<sup>۱</sup>

بسیار خرسندم از اینکه اکنون از ماجرای که در پشت داستان «چه کسی پنیر مرا برداشته است؟» وجود دارد، برای شما می‌گویم. چون این بدان معنی است که سرانجام کتاب نگاشته شده، و برای مطالعه و استفاده در دسترس عموم قرار گرفته است؛ و این چیزی بود که من از سالها پیش وقتی برای نخستین بار داستان پنیر را از زبان «اسپنسر جانسون»<sup>۲</sup> شنیدم، منتظر آن بوده‌ام در آن زمان ما هنوز کتاب «مدیر یک دقیقه‌ای» را نوشته بودیم. به خاطر دارم که در آن زمان با خود می‌گفتم که چقدر این داستان خوب گفته شده و چقدر می‌تواند به من کمک کند.

«چه کسی پنیر مرا برداشته است؟» از تغییری می‌گوید که در یک هزار تو اتفاق می‌افتد، جایی که در آن چهار شخصیت جالب به دنبال «پنیر» می‌گردند؛ و پنیر نوعی استعازه است برای هر آن چیزی که ما می‌خواهیم در زندگی خود داشته باشیم؛ خواه یک شغل باشد یا یک رابطه، پول، خانه‌ای بزرگ، آزادی، سلامتی، آگاهی، آرامش روحی، یا حتی فعالیتی ورزشی مانند دو یا بازی گلف.

هر یک از ما تصور خاصی از «پنیر» در ذهن خود داریم و برای رسیدن به آن تلاش می‌کنیم، زیرا فکر می‌کنیم که رسیدن به آن موجب شادی و رضایت خاطر ما می‌شود. اگر آن را به دست آوریم، اغلب به آن وابسته می‌شویم و اگر آن را از دست بدهیم یا کسی آن را از ما بگیرد، ضربه‌ی بزرگی به ما وارد خواهد شد. «هزار تو» ی

<sup>۱</sup> - Kenneth Blanchard

<sup>۲</sup> - Spencer Johnson

داستان دلالت دارد بر جایی که شما در آن برای آنچه که می‌خواهید به دست آورید، وقت می‌گذارید. این مکان می‌تواند سازمانی باشد که در آن کار می‌کنید، اجتماعی باشد که در آن زندگی می‌کنید، یا روابطی باشد که در زندگی با دیگران دارید.

من بارها داستان پنیِر را که شما اکنون تصمیم به خواندن آن دارید، در سخنرانی‌های خود در سراسر دنیا برای مردم تعریف کرده‌ام، و به کرات از افراد شنیده‌ام که این داستان چه تأثیری در زندگی آنها داشته است. این داستان کوتاه، می‌خواهید باور کنید یا نه، تا کنون چندین شغل، ازدواج، و زندگی را نجات داده است.

یکی از مثال‌های واقعی آن، داستان «چارلی جونز»<sup>۲</sup> گزارشگر معروف تلویزیون NBC است که به گفته‌ی خودش داستان «چه کسی پنیِر مرا برداشته است؟» موقعیت شغلی او را نجات داده است. شغل او به عنوان یک گزارشگر شغل خاصی است، اما اصولی که وی از این داستان آموخته است، می‌تواند توسط سایر افراد نیز آموخته و به کار گرفته شود.

شرح واقعه چنین است: چارلی در کار خود بسیار جدی و سخت کوش بود. او توانسته بود مسابقات دو میدانی را در بازیهای المپیک بسیار خوب گزارش کند. اما وقتی مدیر شبکه به او گفت که در بازیهای المپیک آینده از این بخش کنار گذاشته شده، و برای بخش شنا و شیرجه در نظر گرفته شده است، بسیار متعجب و ناراحت شد. او که از این ورزش‌ها چیزی نمی‌دانست، بسیار درمانده شده بود. احساس می‌کرد که کارش ارج نهاده نشده، و این تصمیم‌گیری به هیچ عنوان عادلانه نیست. از همین رو بسیار عصبانی بود و این عصبانیت روی هر کاری که انجام می‌داد تأثیر می‌گذاشت. تا اینکه یک روز داستان «چه کسی پنیِر مرا برداشته است؟» را شنید. به گفته خود چارلی، وقتی داستان پنیِر را شنیده است، به خودش خندیده و طرز فکرش را تغییر داده است. از نظر او مدیر تنها «پنیرش را جابجا کرده بود». بنابراین همه چیز را پذیرفت و خود را با مسأله‌ی جابجایی پنیِر تطبیق داد؛ بدین ترتیب

<sup>۲</sup> - Charlie Jones

شروع کرد به فراگیری آن دو ورزش و ضمن این فراگیری دریافت که انجام یک کار جدید باعث می‌شود تا انسان احساس شادابی و جوانی کند. مدتی نگذشت که مدیر به افکار و نگرش تازه‌ی او پی برد و مأموریت‌های بهتری به او داد. رفته رفته در کار خود به موفقیت‌های بیشتری دست یافت تا جایی که به عنوان یکی از گزارشگران زبده به تالار گزارشگران فوتبال معرفی شد. این تنها یک نمونه از داستان‌های واقعی بود که در مورد تاثیر این داستان در زندگی افراد برای شما نقل کردم. من خود چنان به تاثیر این داستان اعتقاد دارم که پیش از چاپ کتاب، یک کپی از آن را به بیش از ۲۰۰ نفر از همکارانم هدیه نمودم. می‌دانید چرا؟ چون شرکت ما نیز مانند هر شرکت بزرگ دیگری تنها به موفقیت‌های فعلی‌اش فکر نمی‌کند بلکه می‌خواهد همواره در صحنه‌های رقابت حضور داشته باشد. از همین رو دائماً در حال تغییر و تحول است. شرکت‌های دیگر دائماً پنییر ما را جابجا می‌کنند. شرکت ما اگر چه در گذشته غالباً کارمندان مسئول وفادار را استخدام می‌کرد، اما امروزه افراد انعطاف پذیری را جذب می‌کند که در مورد «شیوه‌ای که امور اطرافشان به آن طریق انجام می‌شود» متعصب نباشند.

همانطور که می‌دانید زندگی در دنیای امروز با تغییرات پیوسته‌ای که دائم در محل کار یا زندگی انسان در حال رخ دادن است، می‌تواند استرس‌زا و دشوار باشد، مگر اینکه انسان‌ها دیدگاه خود را نسبت به تغییر عوض کرده، و شیوه‌ای را اتخاذ کنند که به آنها کمک کند تا تغییر رخ داده را دریابند. باز گردیم به همان داستان پنییر.

افرادی که من در مورد داستان با آنها صحبت کرده بودم و افرادی که خود داستان را خوانده بودند، رفته رفته از انرژی‌های منفی رها شدند و مدتی نگذشت که همین افراد یکی پس از دیگری برای تشکر نزد من آمدند و گفتند که چقدر این کتاب به آنها کمک کرده است تا تغییراتی را که در محیط کارشان در حال رخ دادن بوده است، به گونه‌ای متفاوت نگاه کنند. باور کنید این داستان زمان چندانی برای خواندن نیاز ندارد، اما تاثیرات بسیار شگرفی می‌تواند داشته باشد.

این کتاب از سه بخش مجزا تشکیل یافته است. در بخش نخست - نشستی در شیکاگو - چند تن از هم کلاسی های قدیم در یک انجمن کلاسی از تلاش خود برای هماهنگ شدن با تغییراتی می گویند که در زندگی و کارشان رخ داده است. بخش دوم کتاب، داستان «چه کسی پنیِر مرا برداشته است؟» را نقل می کند. و در بخش سوم - مباحثه - افراد شرکت کننده در گردهمایی او کتاب، در مورد داستان و نحوه به کارگیری آن در محیط کار و زندگی با یکدیگر بحث و گفتگو می کنند. برخی خوانندگان نسخه های اولیه کتاب، پس از اتمام داستان کتاب را بسته و بدون خواندن مابقی آن، به تفسیر آن می پرداخته اند، برخی دیگر اما، از خواندن قسمت پایانی کتاب بیشتر لذت برده اند زیرا تفکرات آنها را در مورد این مسأله که چگونه می توانند آنچه را که از این کتاب آموخته اند در زندگی واقعی خود به کار گیرند، منعکس می نمود. در هر صورت من امیدوارم هر بار که شما این کتاب را بازخوانی می کنید، نکته ای تازه و مفید از آن بیاموزید. همانطور که برای خود من چنین است. همچنین امیدوارم که این کتاب به شما کمک کند تا بتوانید خود را با تغییرات محیط اطرافتان هماهنگ ساخته و به موفقیت دست یابید؛ حال، موفقیت در هر چه می خواهد باشد. در پایان برایتان آرزوی سلامتی می کنم.

پس به خاطر داشته باشید که: «با پنیِر حرکت کنید.»

کن بلانکاره

سان دیه گو، ۱۹۹۸